



## حقوقدانان نخستین

### سیری در اندیشه سوفسطاییان

#### حسن عالی پور

دانشجوی دکتری حقوق جزای دانشگاه شهید بهشتی

#### چکیده

توجه به پیشینه علوم انسانی و از جمله حقوق کیفری در جهان، سوفسطاییان را به عنوان نخستین حقوق دانان تاریخ معرفی می کند. سوفسطاییان به شدت از فلسفه ایرانی که در دوران حکومت مادها و پارس ها شکل گرفته بود، متأثر و حتی مبلغ آن بودند، به گونه ای که می توان یکی از دلایل ستیز علمی فلاسفه سه گانه یونان با سوفسطاییان را در همین نکته دانست. البته تعامل آنان با ایرانیان به دوران امپراطوری هخامنشی ختم نمی شود، و در دوران ساسانیان نیز این روابط ادامه می یابد. آنان با مفهوم قانون طبیعی موافق بودند و آن را تأیید می کردند. فلسفه امروزی با عنوان پست مدرنیسم جهتی را برگزیده که بیش از ۲۰۰۰ سال پیش سوفسطاییان آن را انتخاب کرده بودند، لیکن باید توجه داشته باشیم که از یک طرف پذیرش نسبیّت آنان برای حقوق کیفری ملی و بین المللی مخاطره آمیز است؛ اما از طرف دیگر توجه آنان به جامعه و توسل به مقتضیات زمانی و مکانی الگوی مناسبی برای تغییر قوانینی خواهد بود که ناگزیر از حذف یا اصلاح آن هستیم. این تحقیق قصد دارد که برخی از اندیشه های حقوقی و کیفری سوفسطاییان را مورد بررسی قرار دهد.

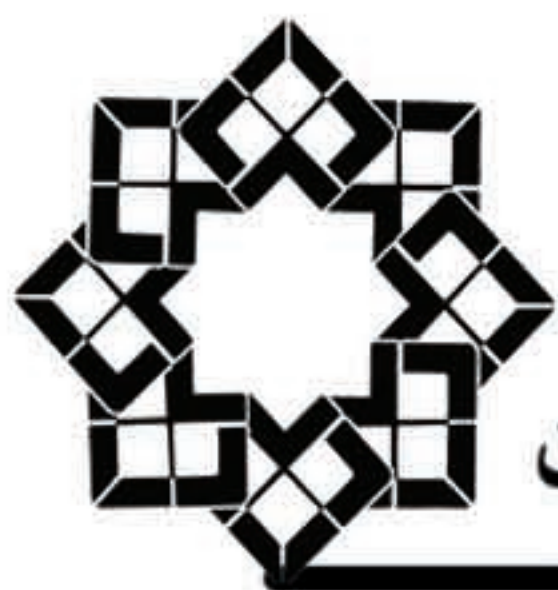
**کلید واژه ها:** سوفسطاییان، علوم انسانی، نسبی گرایی، بزه، کیفر.

#### مقدمه

جهان از چه چیزی ساخته شده است؟ این پرسشی است که برای نخستین بار طالس بنیانگذار فلسفه طبیعی در یونان آن را مطرح کرد و با طرح آن کوشید اساس دیگری در تبیین پدیده های طبیعی بنیان نهاد و کثرت پدیداری را به وحدتی بنیادین محوّل کند و البته این تأمل، آغاز جانشینی تدریجی تبیین علمی به جای تبیین اسطوره ای و خارج از نظام طبیعی بود؛ از این رو طالس را بانی تفکر فلسفی و انتقادی می دانند. پاسخ او به آن پرسش بنیادین این بود: «آب» بزرگترین حلال زندگی است که زندگی را ممکن می سازد. بخش اعظم هر سلولی آب است و آب اولین محل طبیعی آن است (گاتری، ۱۳۷۵، جلد ۱، ۱۵۰).

متفکرین بعدی نیز اساساً در پی پاسخ به همین سؤال بودند که به راستی جهان از چیست؟ آب، هوا، آتش، اتم یا تکه ای رانده شده از خورشید است. اینها پاسخ هایی بودند که از سوی فلاسفه ای چون آناکسیمندرس، آناکسیمنس، فیثاغورث، دموکریتوس و هراکلیتوس ارایه گردید به گونه ای که آنها تمام تلاشهای فکری خود را مصروف دنیای کبیر یا عالم هستی کردند؛ بی خبر از این که در کشور بزرگ همسایه، انسان موضوع اصلی مطالعات فلسفی بود که اساس آن را کورش بزرگ در اعلامیه خود در بابل و منشور انسانی اش پس از فتح اکباتان پایه ریزی کرده بود. در سال ۴۸۰ قبل از میلاد وقتی خشایار شاه، نوه دختری کورش بزرگ و فرزند داریوش، یونان و شرق اروپا را ضمیمه خاک پارس ساخت، ریه گوی دستور داد تا





پرتاگوراس به علت مهمان نوازی پدرش در برابر شاه پارس به وسیله دانشمندان ایرانی تعلیم گردد (گاتری، ۱۳۷۵، ج ۲، ص ۱۸۸).

این واقعه مستند تر است از این ادعا که پرتاگوراس، شاگرد دموکریتوس، واضع اتم است. اهمیت پرتاگوراس در فلسفه، تاریخ و حقوق، فارغ از این که اولین سوفیست به شمار می رود، در این است که از یک سو واضع و طراح علوم انسانی در یونان است (Kirk, 1999, p.37) و از طرف دیگر اولین شخصی است که فلسفه را وارد آتن کرده است و به گفته ویل دورانت اگر سوفسطاییان روی به آتن نهاده بودند شاید این شهر تا حد بلا با فرهنگ و آزادی عقیده مخالفت می کرد (ویل دورانت، ۱۳۷، جلد دوم، ص ۳۹۹). از این روست که سقراط همواره از پرتاگوراس که یونان را با فلسفه آشنا کرد، به بزرگی یاد کرده است.

توجه به علوم انسانی و از جمله حقوق کیفری، بی تردید سوفسطاییان را به عنوان نخستین حقوق دانان تاریخ معرفی می کند اما با توجه به کینه غربیان در برابر سلطه سیصدساله شرقیان بر آنان که آتش آن به دست اسکندر مقدونی بر افروخته شد و قسمت اعظم پیشرفت های علمی و حقوقی پارسیان و از جمله قوانین کورش و داریوش بزرگ را بلعید، هیچ بعید نیست که این کینه مادر زادی یونانیان از ایرانیان برای قلع و قمع سوفسطاییان و زدودن نظریات علمی از آنان نیز مورد استفاده واقع شده باشد و این سرنوشتی مشابه و عجیب برای ایرانیان و سوفسطاییان است.

این سرنوشت مشابه بدین گونه بوده است که از یک سو تاریخ شوق آور و شور انگیز ایرانیان و عقاید انسان مدارانه سوفسطاییان رادشمنان آنان نوشته اند و از سوی دیگر سوفسطاییان بشدت از فلسفه ایرانی متأثر و مبلغ آن بودند؛ چندان که پروتاگوراس را مغان ایرانی تربیت کرده اند. برآستی تاریخ به سمتی تاخته که توانایی بر ملا ساختن حقیقت اندیشه های سوفسطاییان را ندارد و به قول کاپلستون ما هر چه از سوفیستها شنیده ایم از زبان دشمنان آنها بوده است. سوفیستهای بزرگ هیچگاه قصد براندازی دین و اخلاق را نداشتند. در واقع آنها با مفهوم قانون طبیعی موافق بودند و آن را تأیید می کردند. آنان نیروی فرهنگی و تربیتی در یونان بودند (کاپلستون ۱۳۷۵، جلد نخست، ص ۱۱۴).

تعامل سوفسطاییان با ایرانیان به دوران امپراطوری هخامنشی ختم نمی شود و حتی در دوران ساسانیان، شاپور اول (۲۷۲-۲۴۱ میلادی) که در درایت، حکمت و خردمندی، گویی روح پر آوازه کوروش بزرگ در کالبدش دمیده شده بود، چنان از سخنان آئوستاتیوس سوفسطایی، سفیر یونان به وجد آمده بود که نزدیک بود از عرش سلطنت به فرش حکمت قدم بگذارد و سوفسطایی گردد (دورانت، ۱۳۷۰، ج ۴، ص ۱۷۶).

بنابراین ضروری می نمود تا برخی از اندیشه های حقوقی و کیفری اینان که یا توسط اشخاص مشهوری ربوده شده یا زنگار فراموشی بر آنان نشسته، مورد بررسی قرار گیرد.

### ۱- سوفسطاییان چه کسانی بودند؟

سوفسطایی از کلمه سوفیست به معنای دوستدار دانایی مشتق شده است. سوفیست در اصل به کسی اطلاق می شود که در یکی از رشته ها به پایه ای بلند رسیده و کاری بزرگ و جالب توجه انجام داده است. از این رو شاعران بزرگ و فیلسوفان مهم و موسیقی دانان نامدار و مردان سیاسی و مردانی که به علت سخنان پر مغز و



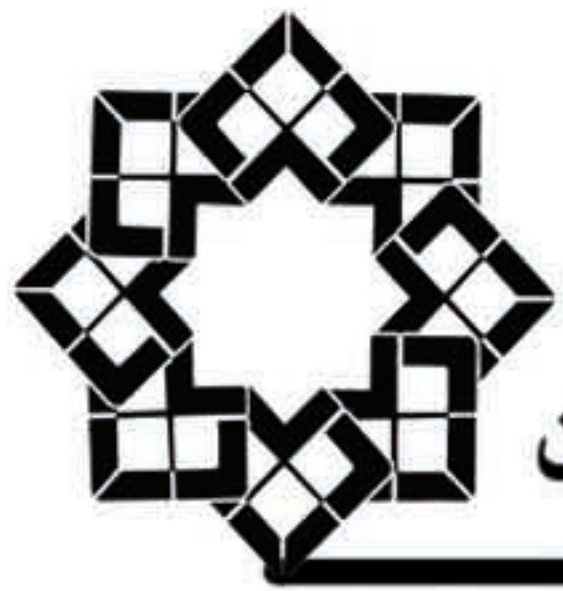


حکیمانه عنوان حکمای هفت گانه یافته‌اند، سوفیست نامیده می‌شوند (گمپرتس، ۱۳۷۵، ج ۱، ص ۳۳۴). سوفیست شامل افراد دانش دوستی می‌شد که در قرن پنجم قبل از میلاد مسیح در شهرهای یونان گردش می‌کردند و چه به صورت رایگان یا با أخذ حق‌الزحمه مبادرت به تعلیم عمومی دانش می‌کردند. سوفسطاییان دو دسته‌اند: دسته اول که بحث ما در مورد آنهاست، فلاسفه مورد اعتمادی هستند که با ادعای برابری انسانها همواره سعی در آگاه کردن آنها و تعلیم و تربیتشان داشته‌اند این عده عمدتاً در زمان سقراط و افلاطون می‌زیسته‌اند که پرتاگوراس مشهورترین آنهاست. دسته دوم که در طول تاریخ پراکنده‌اند و اصولاً با سوفسطاییان اولیه قرابتی ندارند، افرادی هستند که دلال دانش و مجادله‌گران سر سخت بوده‌اند و در همه امور با دیده شکاکانه می‌نگریستند همانند سکستوس امپریکوس در قرن سوم میلادی که نسبی‌گرایی تند رو بوده و نسبییت و تشابه حق و باطل را به حدی رساند بود که معتقد بود آدم خواری و زنا با محارم همچون اعمال مباح، رفتار عادی تلقی می‌شود (احمدی، کتاب تردید، ص ۱۳۱).

با ناکامی مباحث فلسفی در باب هستی و جهان کبیر و منجر شدن آن به شکاکیت در نزد فلاسفه ای چون هراکلیتوس و پارمنیدس، زمینه گرایش فلسفه به انسان و تمدن انسانی فراهم شد. هراکلیتوس تغییر مداوم را اساسی ترین سرشت طبیعت می‌دانست به نظر وی همه چیز روان است. همه چیز پیوسته در گذر و در حرکت است، هیچ چیز ثابت نیست. پس در یک رود دو بار نمی‌توان پا نهاد (یوستن، ۱۳۷۵، ص ۴۸). نسبی‌گرایی انسانی سوفیست‌ها از نسبی‌گرایی طبیعی هراکلیتوس تأثیر زیادی گرفته است.

از لحاظ سیاسی گرایش به شکاکیت، در اندیشه‌های پیشین و توجه به روابط ملل مخصوصاً با توجه به برخورد یونانیان با ایرانیان، تشدید شد. سوفوکلس خالق آنتیگونه در این زمینه می‌گوید: معجزات در جهان بسیار است اما هیچ معجزه‌ای در جهان بزرگتر از انسان نیست (کاپلستون، ۱۳۷۵، ص ۱۰۰). توجه سوفسطاییان به علوم انسانی موجب طرح رشته‌هایی چون جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و از جمله حقوق شد. در زمینه حقوق کیفری نیز سوفسطاییان اولین نظریه پردازان آن محسوب می‌شوند ولی نظر می‌رسد به ناحق قسمت بزرگی از نظریات آنها به دیگران و از جمله افلاطون، که کتب وی بیشترین منبع ما برای شناسایی سوفیست‌هاست، منتسب شده است. اساس اندیشه‌های سوفیست‌ها در این جمله پرتاگوراس است که "آدمی مقیاس همه چیز است. مقیاس هستی آنچه هست و چگونه نیست و مقیاس نیستی آن چه نیست و چگونه نیست". درباره جمله یاد شده تفاسیر زیادی صورت پذیرفته از جمله این که لفظ انسان یا آدمی شامل یک انسان نمی‌شود بلکه منظور نوع و جامعه انسانی است و پرتاگوراس با این جمله می‌خواسته معیار بودن را از آسمان به زمین بکشد، یا این که گفته شده منظور وی از چیز، چیز مفید است؛ یعنی، انسان معیار چیزهای مفید است. اما اکثر فلاسفه در تفسیر این جمله به نظر افلاطون استناد جستند با این ادعا که چون در فضای مربوطه قرار داشت بهتر از هر کس دیگر منظور پرتاگوراس را درک می‌کرده است. وی در رساله «تتوس» می‌گوید: مقصود این است که هر چیزی برای من چنان است که بر من نمودار می‌شود و بر تو چنان که بر تو نمودار می‌گردد؛ زیرا من و تو هر دو آدمی هستیم؛ مثل جایی که فردی باد را سرد احساس می‌کند و دیگری گرم (افلاطون، ۱۳۶۷، ج ۳، ص ۱۳۷۷). اندیشمندان بعدی نیز چنین تفسیر کرده‌اند و ما نیز از آنها بناچار تبعیت می‌کنیم.





گر گیاس، سوفسطایی مشهور دیگر جمله پرتاگوراس را به شکلی دیگر بیان می‌دارد که هیچ چیز حقیقی و صادق نیست و ثابت می‌کند که وجود نیست و اگر هم باشد نمی‌توان آن را شناخت و اگر بتوان شناخت درباره آن چیزی نمی‌توان گفت (مهدوی، ۱۳۷۶، ص ۳۰). در ادامه به برخی از برجسته‌ترین اندیشه‌های حقوقی و کیفری سوفسطاییان که هیچ‌گاه در تاریخ تحولات اندیشه‌های کیفری به صورت جدی به آنها اشاره نمی‌شود، می‌پردازیم:

## ۲- نسبت بزه و کیفر:

در نظر سوفیست‌ها مفهوم بزه نسبی بود؛ آن هم از نوع نسبت اجتماعی که با توجه به مقتضیات زمان و مکان سنجیده شود، به عبارت دیگر جرم و تعریف آن تابع باورهای شخصی است.

نسبت جرم دارای یکی از این دو معنا است: نخست این که کلمات خوب و بد و اعمال مجرمانه و غیر مجرمانه بر هیچ چیز به صورت مطلق و بدون قید و شرط اطلاق نمی‌شوند، زیرا تأثیر هر چیز با توجه به این که در کجا و تحت چه شرایطی و چگونه به کار رود، فرق می‌کند. آنچه برای (الف) بزه محسوب می‌شود ممکن است برای (ب) محسوب نشود و فراتر از این، آنچه برای کسی در یک مقطع زمانی بزه محسوب می‌شود در زمان دیگر ممکن است عملی مباح تلقی شود. (گاتری، ص ۱۴). به قول یکی از این سوفیست‌ها، آدمخواری یا زنا با محارم رفتارهای عادی هستند که فقط باور برخی‌ها، آنها را غیر عادی ساخته است؛ دوم این که نسبی بودن به این معناست که هیچ عملی جرم یا پسندیده نیست، بلکه اندیشه است که آنها را چنین می‌انگارد.

در معنای نخست، مجرمانه یا قابل کیفر بودن رفتاری صرفاً "تابع باورهای فردی" است که حتی در شرایط متفاوت نیز نسبت به همان فرد در تغییر است. بنابراین جرم تلقی شدن یک رفتار، باور فرد و شرایط و موقعیتها در طول یکدیگر قرار می‌گیرند و هیچ‌گاه ذهن انسان به نحو ثابت و مستقل نسبت به جرم بودن یا نبودن رفتاری حکم نمی‌کند. در معنای دوم، اندیشه ارزیابی کننده خوب و بد هم اندیشه فردی است و هم اندیشه جمعی و چون در این معنا اگر فرد را ملاک و معیار ارزیابی نیک و بد قرار دهیم، تمایزی بین معنای اخیر و معنای اولی دیده نخواهد شد از آن به اندیشه جمعی تعبیر می‌کنیم؛ به عنوان نمونه زنا در نزد یونانیان زشت بود ولی مصریان آن را امری عادی می‌شمردند. اما سوفسطاییان همان معنای نخست را اختیار کرده و جرم را رفتار قابل سرزنشی می‌دانستند که فرد آن را تشخیص دهد. کیفر نیز تابع باور شخصی است اما از آن جایی که اجرای آن نیاز به قدرت دارد، کیفر آن چیزی است که به صلاح‌دید اقویا در نظر گرفته می‌شود.

## ۳- عدالت کیفری نسبی

چون در نظر سوفسطاییان عقیده افراد متغیر است، علم حقیقی و حقیقت موضوعی در نظر آنان غیر ممکن است. بنابراین منکر عدالت مطلق‌اند. در نظر آنان عدالت بیانی از استبداد و قدرت است. بنا به گفته تراسیماخوس، هر چه قوی پسندد عدل است (دل؛ ۱۳۳۶، ص ۴۶). به نظر وی اگر رعیتی در پی قدرت باشد کار ناعادلانه‌ای انجام داده است. او اگر بخواهد عادل باشد باید از قوانینی پیروی کند که طبقه حاکم برای حفظ منافع خویش وضع کرده است. اما اگر بی‌عدالتی وی موفق باشد و او به حکومت و وضع قانون دست یابد هر





کسی به جای این که او را سرزنش کند، ستایش خواهد کرد. پس خیانت هیچ وقت به جایی نمی‌رسد؛ زیرا اگر به جایی برسد، هیچ کس آن را خیانت نمی‌نامد. بنابراین عدالت فایده‌ای ندارد و کسی که آن را رعایت می‌کند، شریف اما ساده است.

عدالت در نظر سوفیست‌ها اساس طبیعی ندارد و اگر عدالت بر طبق طبیعت وجود داشته باشد، تمام قوانین نیز باید به طور طبیعی وجود داشته باشند. نهایتاً عدالت خارج از طبیعت و در درون انسان نهفته است. مفهوم عدالت تابعی است از آنچه که فرد از آن می‌داند. اما در هر حال امر عادلانه همان امر قانونی است. قانون نیز در نظر سوفسطاییان با رضایت به دست می‌آید که نتیجه طبیعی آن دو گانگی بین قانون و طبیعت است.

#### ۴- رابطه علیت بین رفتار فیزیکی جرم و نتیجه حاصل از آن

پرتاگوراس اولین کسی است که درباره رابطه علیت و نحوه تعیین مسؤلیت کیفری بحث کرده است و جالب این که مسأله جذاب و پیچیده رابطه علی و معلولی در فلسفه نخستین بار در موضوعات کیفری مطرح شد.

پرتاگوراس رابطه علیت را ضمن این مثال بحث می‌کند که در یک مسابقه ورزشی بر حسب اتفاق زوبینی به یک نفر برخورد کرده و او را کشته است، آیا مرگ او را باید به خود نیزه نسبت داد (چون در آتن حیوانات و افراد بی روح را نیز که باعث مرگ کسی می‌دانستند در دادگاه پروتائوم مورد تعقیب قرار می‌دادند). یا به کسی که زوبین را انداخت یا به کسانی که مسؤل برگزاری این بازی‌ها بودند یا اصلاً مرگ یا قتل به خود مقتول که با آمدن به تماشای مسابقه اقدام به ریختن خون خود کرده است، منتسب است.

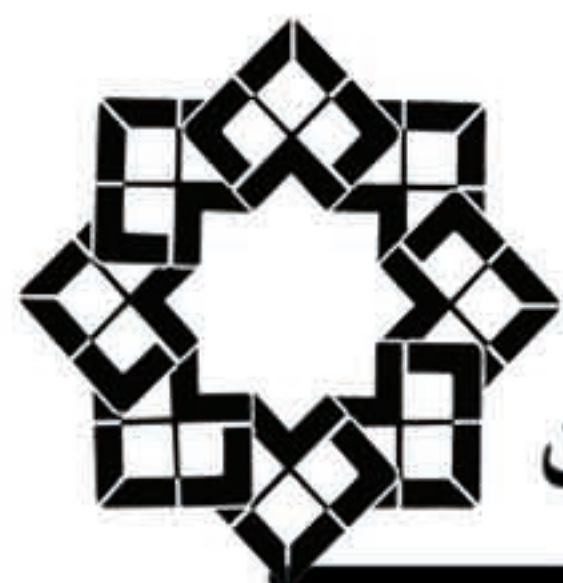
هر چند پاسخ به این مثال در کتب فلسفی و تاریخی و از جمله کتاب تاریخی پلوتارک که این مثال را آورده، ذکر نشده است اما طرح آن نقطه عطفی برای مباحث حقوقی در دنیای قدیم بود. رابطه علیت در مسؤلیت کیفری شاید مهمترین بحث حقوق جزا محسوب می‌شود که با وجود قدمت طرح آن، هنوز به پاسخ قطعی نینجامیده است. پرتاگوراس همچنین با طرح نظریات حقوقی دیگر به یک حقوقدان مطرح تبدیل شده بود که حتی وی را برای نگارش قانون شهرتوری انتخاب کردند.

#### ۵- حقوق بشر و برابری انسانها

برابری انسان‌ها در برابر قانون جزا مسأله‌ای است که تا سه قرن اخیر برای اندیشمندان تردید آمیز بود. بکاریا قایل به برابری همه در مقابل قانون جزا بود و می‌گفت کیفر تابع حساسیت فرد نیست بلکه تابع خسارت عمومی است؛ اما منتسکیو به نابرابری کیفری اعتقاد داشت و می‌گفت قانون جزا باید بر حسب طبقات مختلف مردم متفاوت باشد.

سوفسطاییان چون طرفدار مکتب ذاتی و فردی بودند، کمتر اصالتی برای جامعه و طبقاتی که در آن نهفته است قایل بودند. همه را در برابر حقوق یکسان می‌دانستند و با توجه به لغو برده‌داری در کشور همسایه از زمان کوروش بزرگ مخالفین سرسخت بردگی بودند و آن را نوعی نابرابری می‌دانستند. به واقع پس از کوروش بزرگ که نخستین اعلامیه حقوق بشر به وی منتسب است (هاشمی، ۱۳۸۴، ص ۱۱۶). و تحت تأثیر آن





سوفسطایان پیشتر از طرح حقوق افراد در برابر قدرت حاکم بودند. در نظر آلکیداماس یکی از سوفسطایان مشهور، خدا همه انسان‌ها را آزاد آفریده است، طبیعت کسی را برده قرار نداده است. در مقابل، فلاسفه نامدار و مخالف سوفسطایان چون افلاطون قایل به درجه بندی شهروندی بودند؛ تا به آن جا که ارسطو معتقد بود که هر کس قدرت صیانت از خود ندارد، محکوم به برده شدن است.

### ۵- قرارداد اجتماعی

هیپاس سوفسطایی معروف قرارداد اجتماعی را وضع کرد نه برای دفاع از آن، بلکه به خاطر نفی قانون. وی برخلاف سایر سوفیستها اصالت فرد را در طبیعت می‌جست. به نظر وی قانون و طبیعت ضد هم هستند. قانون فرمانروای مستبد آدمیان است؛ زیرا آنها را وادار می‌کند که بسی کارها بر ضد طبیعت انجام دهند. هیپاس در زمینه‌های اخلاقی و انسانی و نه خود خواهی و جاه طلبی جانب طبیعت را می‌گرفت و قایل به نظریه اجتماعی در باب قانون بود. قانون مدون چون نتیجه توافق انسانهاست و همیشه تغییر می‌پذیرد، نمی‌تواند معیارهای رفتاری کلی و ثابتی را فراهم کند. چنین قانونی ممکن است به صورت جباری در آید که خود را بر طبیعت تحمیل کند. هیپاس نیز لذت فرد را بر اطاعت از قانون ترجیح می‌داد و این گونه برای بنام انگلیسی اصل حسابگری را طرح کرد که انسان باید تا آنجا از قانون پیروی کند که زیر پا نهادن آنها برای نیل به لذت فوری موجب رنج بیشتر در قالب کیفر یا سرزنش باشد، (اصل لذت گرایی حساب گرانه بنا بر آنچه که گاتری نویسنده کتاب تاریخ فلسفه یونان از آن یاد کرده است). البته، اصل حسابگری بنام برعکس در راستای پیروی از قانون بود و معتقد بود در صورتی که اجرای کیفر حتمی و قطعی باشد، انسان مختار اگر بداند رنج کیفر از گنج بزه فزونتر است، در این محاسبه طریق عدم ارتکاب جرم را می‌گزیند.

### ۷- پیشگیری از جرم

سوفسطایان اصالت فرد را به جایی رسانده‌اند که جرم را تابع باور وی می‌دانند. کیفر را نیز برای این که جنبه اجرایی به خود بگیرد تابع تصمیم قدرتمندان می‌دانستند. اما از این نکته غافل نشدند که اولاً پیشگیری از ارتکاب بزه همواره نکوتر از کیفر دادن است و ثانیاً مجرم به سان بیماری است که باید مداوا گردد. از این حیث آنتیفون سوفسطایی روانشناس، معتقد بود اختلالات رفتاری ریشه در بیماری روحی دارد و چنین شخصی باید مورد درمان و اصلاح قرار گیرد. تأسیس اولین کلینیک روان‌درمانی در تاریخ به وی منتسب است. در نظر پروتاگوراس همه کسانی که در جامعه زندگی می‌کنند، استعداد فضیلت اخلاقی و عقلانی را دارند و کسانی را که این استعداد را خوب پرورش نداده‌اند اگر با فن اقناع متقاعد نشوند، می‌توان مورد مجازات قرار داد مشروط بر این که کیفر به منزله تعمیم فضیلت در نظر گرفته شود (گاتری، ۱۳۷۵، ص ۱۹۷). در واقع وی به هدف اصلاحی و پیشگیرانه کیفر توجه کرده است.





## ۸- تأثیر سوفسطاییان و نسبیت حقوقی

گرچه نسبیت باوری در فلسفه و حقوق که سوفسطاییان طرح ریزی کرده بودند تا مدتها به وسیله فلاسفه بزرگ یونان و با ظهور رواقیان و به تبع آن با گسترش مسیحیت در محاق فرو رفت، اما پس از عصر روشنگری، نسبیت در اندیشه های اخلاقی و فلسفی وارد شد. مکاتبی چون سکولاریزم، پراگماتیسم و پست مدرنیسم اصولاً دیدگاه نسبی نگرانه قضایای خود را می شناسانند. مخصوصاً پست مدرنیسم که در اخلاق نوعی شکاکیت اخلاقی حاکم کرده است. در نزد پست مدرنیستها انسان به دلیل وابستگی به فرهنگ، سنت، زبان و مانند آنها نمی تواند از دیدگاهی بالاتر به آنها بنگرد و نگاهی از بیرون به آنها داشته باشد؛ لذا نمی توان گفت کدام فرهنگ خوب است.

در اندیشه برخی از فلاسفه مشهور نیز این نسبی نگری نهفته است. نیچه، فیلسوف مشهور آلمانی معتقد است که پدیده های اخلاقی وجود ندارد. آنچه هست تنها تغییر اخلاقی پدیده هاست. یا مونتینی فیلسوف نسبی گرای فرانسوی می گوید: آنچه مورد یقین است این است که هیچ چیز یقینی نیست و یا در نظر ماکس وبر اعتقاد به خداوند و مذهب خدا باورانه امروزه بدون قربانی کردن عقل ناممکن است.

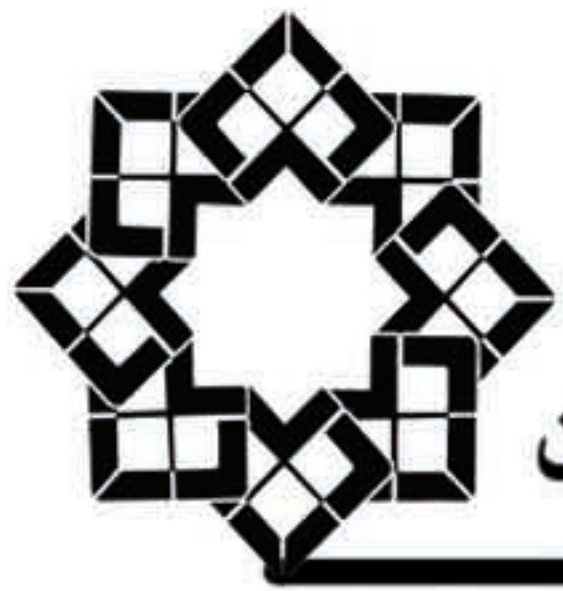
نسبی نگری فقط در حصار فلسفه نماند و بلکه به سایر رشته های علوم انسانی از جمله حقوق راه یافت. نسبیت حقوقی به معنای تغییر و تحوّل قوانین در اثر تغییرات اجتماعی است. اگر آن نسبیتی که در اخلاق مطرح است، در ساحت علم حقوق نیز آورده شود، اصولاً نام و اثری از حقوق باقی نخواهد ماند. با ادعا به این که گزاره های حقوقی همانند گزاره های اخلاقی بر اساس معیار ثابتی ارزیابی نمی شوند و تابع باورهای شخصی هستند، تکیه بر بنایی کرده ایم که اساس آن سرتاسر هرج و مرج طلبی، مسؤولیت گریزی و نفی حقوق است و حال آن که یکی از خصایص بارز حقوق در برابر اخلاق قابلیت اجبار است. حقوق، افراد را مجبور به اجرای موضوع تعهد، جبران خسارت حاصله، تحمل مسؤولیت کیفری در اثر ارتکاب جرم می کند. در این میان مجالی برای توجه به خواسته ها و باورهای افراد از حق و عدالت درباره خود و دیگران باقی نمی گذارد.

نسبیت حقوقی هر چند ریشه در نسبیت اخلاقی و فرهنگی دارد، اما به طور کامل از آنها تأثیر پذیرفته و چنان نبوده است که با طرح نسبیت اخلاقی و یا نسبیت فرهنگی لزوماً نسبیت حقوقی نیز مطرح شود، بلکه این نوع نسبیت، محصول سه جریان فکری عمیق که به شرح زیر مراتبی از نسبی گرایی اخلاقی و فرهنگی فراگیرتر هستند، می باشد.

### الف) جریان شک گرایی

نخستین جریان فکری که حقوق را با نسبیت آشنا ساخت، شک گرایی است. سوفسطاییان به عنوان اولین شکاکان و نسبی گرایان، مذهب فردی و ذاتی را پی ریزی کردند و منکر حقیقت موضوعی و عدالت مطلق شدند. به عقیده آنان حقوق، نسبی و بیانی از استبداد است و عدالت، اساس طبیعی ندارد؛ به عنوان مثال تراسیماخوس معتقد بود که هرچه قوی بپسندد عدل است و یا در نظر پیرون شکاک بزرگ یونانی، معرفی چیزی با عنوان حقیقت عادلانه یا غیر عادلانه امکان ندارد؛ زیرا تأیید عادلانه بودن یا نبودن فقط در چارچوب بعضی از تأسیس های حقوقی، قوانین و یا عادات مورد مطالعه میسر است.





## ب) جریان اثبات گرایی

اثبات گرایان معتقدند که نظام حقوقی همانند دیگر علوم اجتماعی با گذشت زمان و پیچیده شدن روابط اجتماعی دگرگون می شود و تغییرپذیر است. به نظر جان آستین فیلسوف انگلیسی قرن نوزدهم که اثبات گرایی حقوقی را بسط داد، قوانین و فرامین شخص یا هیأت حاکم در یک جامعه سیاسی، مستقل است. حکم یک جامعه نباید با معیار اخلاقی مشخص شود بلکه با ارجاع مستقیم به واقعیت های قابل مشاهده مربوط به الگوهای رفتاری تعیین گردد. به تبعیت از آستین برخی از اثبات گرایان سعی کردند حقوق و اخلاق را از هم جدا سازند. این جدایی دارای دو جنبه عمده است: یک جنبه متضمن این ادعا است که اعتبار قانونی به اشتقاق قانون از یک قاعده شناسایی بنیادین در یک نظام حقوقی بر می گردد. به این معنا که قاعده ای که از یک منبع مناسب سرچشمه می گیرد از اعتبار قانونی برخوردار است، صرف نظر از این که عادلانه یا ناعادلانه باشد. جنبه دیگر جدایی حقوق و اخلاق به این ادعا بر می گردد که علم به محتوای قانون به خودی خود ارتباطی با این که فرد از دید اخلاقی چه باید بکند، ندارد (راسخ، ۱۳۸۱، صص ۴۵ و ۴۶).

## ج) نگرش تاریخی مقررات حقوقی

سومین جریان فکری، ناظر به نگرش تاریخی به حکومت قواعد و مقررات حقوقی است. مطلق بودن حقوق زمینه تسلط مستمر گروهی بر گروه دیگر و ظلم و اجحاف در حق مردم از سوی حکام را در طول تاریخ فراهم کرده است. حتی برخی از پیشوایان کلیسا و فلاسفه الهی نیز سلطه انسانها بر یکدیگر را تجویز کرده اند. به اعتقاد آکویناس، قبل از هبوط آدم از مقام عصمت، انسان ها حق تسلط بر یکدیگر را نداشتند ولی بعد از این که آدم و همسرش مرتکب گناه شدند، خداوند به عنوان مجازات، سلطه انسانها را بر یکدیگر اجازه داد. پس از آن تکامل تدریجی قوانین بشری همگی معلول این حالت کنش و واکنش محرومان و ستم گران بوده است. برای جلوگیری از سوء استفاده قدرت حاکم از قانون و انطباق آن با خواست های جامعه، اندیشه نسبت حقوقی توجیه شده است. در قرن بیستم نسبت حقوقی با تکیه بر اثبات گرایی حقوق در اندیشه های حقوقدانانی چون رادبروخ آلمانی، هانس کلسن اتریشی و اچ هارت انگلیسی توسعه زیادی یافت. رادبروخ معتقد به پیراستن حقوق از ارزش های فلسفی است و در عین حال که از نسبت حقوق دفاع می کند، خود را از گزینش در میان ارزش های مختلف دور نگه می دارد. به نظر او امر گزینش و ترجیح یک ارزش بر دیگری یک امر شخصی و وجدانی است و وظیفه علم نیست که در این کار مداخله کند.

کلسن نیز مانند رادبروخ یک نئوکانتی و قایل به نسبت فلسفی حقوق است. او هر چند قایل به یک قاعده بنیادین در حقوق است، اما استدلال کرده است این پیش فرض بنیادین در علم حقوق را می توان صرفاً به منظور فهم حقوق موضوعه به کار برد، بدون فرو کاستن پرسش های مربوط به دکرین حقوقی نسبت به پرسش های اخلاقی درباره عدالت.





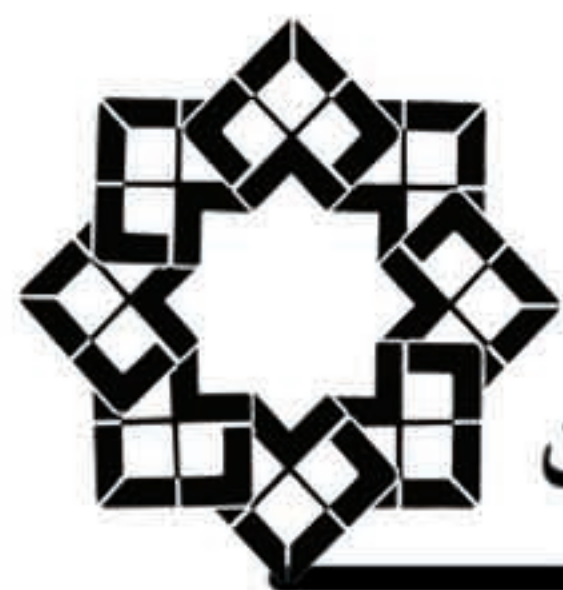
هارت با معتبر شناختن دید شخص درگیر در نظام حقوقی (مثل شخص متهم به ارتکاب جرم) نسبت به تعیین قواعد حقوقی و پیروی از آنها معتقد است که این دیدگاه درونی و شخصی، لازم نیست یک دیدگاه اخلاقی باشد (راسخ، ۱۳۸۱، صص ۳۱ و ۳۲).

### نتیجه

هرچند فلسفه امروزی با عنوان پست مدرنیسم جهتی را برگزیده که پیش از ۲۰۰۰ سال پیش سوفسطاییان آن را انتخاب کرده بودند، اما پذیرش نسبییت آنان برای حقوق کیفری ملی و بین المللی مخاطره آمیز است؛ چه ایده‌های آنان حقوق کیفری را از انسجام محتوا و انتخاب معیارهای کلی و شناخته شده دور می سازد؛ لیکن توجه نسبی نگرها به جامعه و توجه به مقتضیات زمانی و مکانی الگوی مناسبی برای تغییر قوانینی خواهد بود که نه حقوق و متون مذهبی به طور کلی یارای انطباق آنان را با کمال زندگی بشر امروزی دارد و نه حقوق طبیعی سرپوش حمایت بر آنان می گذارد بلکه ناگزیر از حذف یا اصلاح هستند و برآستی که جامعه رودخانه‌ای در گذر است و قوانین آن نیز در این رودخانه فقط به پیش می تازند تا از نظرها محو گردند. باقی گذاردن قوانین کیفری متروک و الحاح بر پیش بینی مقررات کیفری گذشته در متون کیفری امروزی به آن گونه که در لوایح قضایی امروزی مشاهده می شود، توقع گذر از رودخانه خلاف جهت حرکت آن است و آیا این شدنی است؟

ژویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی





## منابع

- ۱- احمدی، بابک، (۱۳۷۴)، کتب تردید، چاپ اول، تهران، نشر مرکز.
- ۲- افلاطون، (۱۳۶۷)، دوره آثار، ج ۳، ترجمه محمد حسن لطفی، چاپ دوم، انتشارات خوارزمی.
- ۳- دل و کیو، ژورژ، (مرداد ۱۳۳۶) تاریخ فلسفه حقوق، ترجمه جواد واحدی، چاپخانه بانک بازرگانی ایران.
- ۴- راسخ، محمد، (۱۳۸۱)، حق و مصلحت، چاپ اول، انتشارات طرح نو.
- ۵- کاپلستون، فردریک، (۱۳۷۵)، تاریخ فلسفه، جلد ۱، یونان و روم، ترجمه جلال الدین مجتبوی، چاپ سوم، شرکت سروش.
- ۶- گاتری، دبلیو. کی. سی، (۱۳۷۵)، تاریخ فلسفه یونان ج ۱، ترجمه مهدی قوام صفوی، چاپ اول، شرکت انتشاراتی فکر روز.
- ۷- گاتری، دبلیو. کی. سی، بیتا، سوفسطاییان، ج ۲، ترجمه حسن فتحی، شرکت انتشاراتی فکر روز، چاپ اول.
- ۸- گدر، یوستین، (زمستان ۱۳۷۵)، دنیای سوفی، ترجمه حسن کامشاد، چاپ دوم، انتشارات نیلوفر.
- ۹- گمپرتس، تئودور، (مرداد ۱۳۷۵)، متفکران یونانی، ترجمه محمد حسن لطفی، جلد ۱، چاپ اول، انتشارات خوارزمی.
- ۱۰- موله، ماریژان موله، هرترفلد، گیرشمن، (۱۳۸۳)، سرزمین جاوید، ترجمه واقتباس ذبیح اله منصور، چاپ پانزدهم، ج ۱، انتشارات

زرین.

- ۱۱- مهدوی، یحیی، (۱۳۷۶)، شکاکان یونان، چاپ اول، انتشارات خوارزمی.
- ۱۲- ویل دورانت، (۱۳۷۰)، تاریخ تمدن، جلد ۲ و ۴، ترجمه جمعی از همکاران، چاپ سوم، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.
- ۱۳- هاشمی، سید محمد، (پاییز ۱۳۸۴)، حقوق بشرو آزادی های اساسی، چاپ اول، ص ۱۶ نشر میزان.

14 -kirk, robert, 1999: relativism and reality, Rutledge, first published, London and Newyork

15- www.wikipedia.org.sophists

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی